

در بیست و هفتمین سال پروژه قتل‌های زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای

۷۲ سال گذشت، از «ترور حکومتی داریوش فروهر و پروانه اسکندری (همسر داریوش فروهر از فعالان سیاسی و رهبر حزب ملت ایران و از منتقد رژیم مطلقه فقه‌ای)، محمد جعفر پوینده، محمد مختاری (این دو نفر عضو کانون نویسندگان ایران بودند) که وزارت اطلاعات رژیم مطلقه فقه‌ای، مسئولیت این قتل آن‌ها را به عهده گرفتند.»

چندین قتل‌هایی غیر از افراد فوق در داخل و خارج از کشور در پروژه موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای کشته شدند، مثل قتل مجید شریف، غفار حسینی و احمد میرعلایی که سه نمونه از آن‌هاست. اما تجمع چهار قتل در نیمه‌ی نخست آذرماه ۷۷۳۱ و شکل فجیع انجام آن‌ها و نیز شرایط سیاسی آن دوره، جنبش دادخواهی را به تحرک و حضوری تازه کشاند. «این جنبش که سابقه‌ای طولانی داشت و از آغاز جایگزینی رژیم مطلقه فقه‌ای (به جای رژیم مستبد پهلوی) بر اندازه و عمق آن افزوده شده بود و به اوجی تازه رسید و تا به آنجا پیش رفت که نهاد امنیتی را واداشت، به انجام قتل‌ها اقرار کنند.»

۲

☀ **سرمقاله -** سرانجام جنگ رژیم فاشیست و جنگ طلب اسرائیل و پروژه کشور مستقل مردم فلسطین

☀ **سخن روز -** تولید فقر و گرسنگی در رژیم مطلقه فقه‌ای، دائماً در حال رکوردزنی است

☀ **تیتراول -** ۱۶ آذر ۱۴۰۴، هفتاد و دومین سال تاریخ حرکت جنبش دانشجویی می‌باشد که

☀ **دموکراسی و آزادی ۱۰۹**

☀ **تفسیر سوره شوری ۳۰**

در بیست و هفتمین سال پروژه

قتل‌های زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقهاتی

جلوی تداوم قتل‌های حکومتی را بگیرد و هم برای نخستین بار در تاریخ عمر رژیم مطلقه فقهاتی، وزارت اطلاعات مسئولیت ارتکاب قتل‌ها را بر عهده گرفت». این رویداد در منظر عام غیر منتظره بود و با استقبال گسترده افکار عمومی هم مواجه شد. حتی در ادامه افشاء شدن این جنایات بود که حتی سید محمد خاتمی توانست در مجموعه وزارت اطلاعات، قربانعلی دری نجف آبادی را به عنوان وزیر اطلاعات (منتخب قبلی خامنه‌ای و خاتمی و مجلس رژیم مطلقه فقهاتی) از حوزه وزارت برکنار کرد.

در این رابطه وزارت اطلاعات محمد خاتمی طی اطلاعیه‌ای «عوامل قتل‌ها را شماری از پرسنل وزارت اطلاعات یعنی همکاران کج اندیش و خودسر که آلت دست عوامل پنهان و مطامع بیگانگان شده‌اند، نامید». محمد خاتمی بلافاصله پس از برکناری دری نجف آبادی، علی یونسی را جایگزین او کرد. نکته‌ای که در

باری، قتل‌های زنجیره‌ای به مثابه یک جنایت شنیع، شوکی به جامعه ایران در دوره جنبش اصلاحات سید محمد خاتمی درون حکومت (که از دوم خرداد ۱۳۷۶ شکل گرفت) و باعث بروز خشم و اعتراض گسترده عمومی به خصوص در دانشگاه‌ها و مطبوعات شد. اما سوابق موجود در سرکوب خونین و خشن مخالفان امید چندانی ایجاد نمی‌کرد که عوامل حکومتی قتل‌های زنجیره‌ای معرفی شوند. همچنین فضای ترس نیز بر جامعه حاکم بود و چندان مجال اعتراضات علنی و متشکل را نمی‌داد. تنها در تعداد اندکی از دانشگاه‌ها از جمله دانشگاه پلی تکنیک تجمع اعتراضی در فضای امنیتی برگزار شدند.

علاوه بر اذیت و آزار نهادینه شده دگراندیشان و هدف قرار دادن قربانیان در چارچوب زمینگیر کردن اپوزیسیون و نیروهای جامعه مدنی برخوردار، جنبش اصلاحات حکومتی و برنامه توسعه سیاسی دولت سید حمد خاتمی، با ایجاد فضای ارباب مورد نظر هسته سخت قدرت بود که از فضای ایجاد شده بعد از بهار داغ ۷۶ در جامعه احساس خطر می‌کرد، در این فضا که یک سال از دوره ریاست جمهوری خاتمی در سال ۷۶ قدرت ریاست جمهوری رژیم مطلقه فقهاتی را در دست گرفت و وارد ساختمان پاستور شد و در سال ۷۷ به افشاگری قتل‌های زنجیره‌ای که توسط وزارت اطلاعات رژیم مطلقه فقهاتی بوده است، افشاگری کرد.

یادمان باشد که سید محمد خاتمی در سال ۷۶ در جریان تبلیغات کاندیداتوری خود «وعده‌های بسیاری برای گشایش سیاسی و فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی داده بود که بر سر روشن شدن عوامل قتل‌های فوق ایستاد و سرانجام موفق شد هم

این رابطه قابل ذکر است اینکه «گرچه در مجموع، قتل‌ها در طول چندین سال اتفاق افتاده بود و قربانیان این قتل‌ها بیش از ۸۰ نفر از نویسندگان، کنش‌گران سیاسی و غیره بوده‌اند که با روش‌های گوناگون مثل تصادف خودرو و حتی مجید شریف با تزریق پتاسیم، به منظور شبیه سازی قبلی به قتل رسیده‌اند، برای نمونه در شرح تصادف خودرو یا اتوبوس مرگ در تابستان سال ۱۳۷۵ و در راستای قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای در دهه ۷۰، وزارت اطلاعات توطئه به دره افکندن اتوبوس حامل جمعی از نویسندگان را ترتیب داد تا آنان را که به دعوت اتحادیه نویسندگان ارمنستان، عازم این کشور بودند، به قتل برساند.

علی ایحال، در همین رابطه بود که در مرداد ۱۳۷۵ وزارت اطلاعات جمعی از نویسندگان و روزنامه‌نگاران که برخی از آنان عضو کانون نویسندگان ایران هم بودند پس از هماهنگی‌های لازم، مقرر شده بود سمیناری ادبی و فرهنگی با عنوان «بررسی و شناخت ریشه‌های مشترک دو فرهنگ» به میزبانی دانشگاه ایروان و با هماهنگی سفارت ارمنستان برگزار گردد. ۲۱ نویسنده، شاعر و روزنامه‌نگار بی‌خبر از دسیسه چینی نیروهای امنیتی، در این سفر حضور یافتند. برنامه‌ی سفر به گونه‌ای ترتیب داده شد تا سفر به جای هواپیما، با اتوبوس انجام پذیرد. در مسیر این سفر مرگبار، راننده که از اجیرشدگان نیروهای امنیتی بود، دو بار اتوبوس را در گردنه حیران تا لبه پرتگاه هدایت کرده و سپس خود را به بیرون پرتاب می‌کند که بار دوم با هوشیاری دو تن از نویسندگان، اتوبوس متوقف می‌شود و این سفر نافرجام با نجات مسافران از مرگ به پایان رسید.

باری، مجموعه این قتل‌ها در پائیز و زمستان سال ۱۳۷۷ در عرض ۲ ماه همراه با به قتل رسیدن داریوش فروهر و پروانه اسکندری و سه نویسنده مخالف نظام بدل به یک بحران جدی شد. داریوش فروهر (رهبر حزب ملت ایران) و همسرش پروانه اسکندری عصر اول آذر ۱۳۷۷ در منزل شخصی‌شان واقع در محله فخرآباد تهران با ضربات چاقو به قتل رسیدند، جسدشان به نحو فجیعی مثله و کارد آجین شده در خانه‌یشان پیدا کردند. به گفته برخی روزنامه‌نگاران، پستان پروانه اسکندری هم بریده شده بود. همچنین در روزهای ۱۲ و ۱۸ آذر ۱۳۷۷، جسد دو نویسنده دیگر محمد مختاری و محمد جعفر پوینده پس از چند روز بی‌خبری در جاده‌های اطراف تهران پیدا شدند. یکی دیگر از آن‌ها معصومه مصدق (نوه دکتر مصدق) که به تازگی به ایران بازگشته بود، در آذرماه ۱۳۷۷ جسدش در منزلش پیدا شد.

سعید امامی در اعترافاتش گفته بود، «قتل‌های زنجیره‌ای کار سپاه است». خامنه‌ای در اولین واکنش به قتل‌های زنجیره‌ای در نماز جمعه تهران ۱۳۷۷/۰۹/۲۴، قتل‌ها را به دشمنان خارجی منسوب کرد، او گفت: «این قتل‌ها چه مستقیم و چه غیرمستقیم، به وسیله استکبار انجام شده است. قتل شهروندان هر کس که باشد، جنایتی است بر خلاف امنیت ملی، همچنانکه قتل به دستگاه‌های دولتی از جمله وزارت اطلاعات کشور و دستگاه‌های قضایی گفته شده است، این دستگاه‌ها باید به طور جدی قتل‌های یک ماه اخیر را پیگیری کنند و تردیدی نیست که در این پیگیری دخالت مستقیم و یا غیرمستقیم دشمن از این حوادث آشکار خواهد شد.»

برای پایان دادند شکلی ماجرا در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۷۸، دادستان مجتمع قضایی نیروهای مسلح، طی اطلاعیه‌ای مدعی شد که سعید امامی که بالاترین عضو مسئول اصلی قتل‌های خودسرانه معرفی شده بود، در زندان اوین هنگام استحمام با خوردن داروی نظافت خودکشی کرده است و بدین ترتیب بود که ماجرا را به پایان رساندند (کی بود، کی بود، من نبودم). قابل ذکر است که «مطبوعات غیر حکومتی، در آن زمان ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای را تنها محدود به قتل‌های داریوش فروهر و پروانه اسکندری و محمد جعفر پوینده و محمد مختاری که در آذر ۱۳۷۷ آشکار شد، مطرح می‌کردند در حالیکه نمی‌دانستند این شیوه قتل اطلاعات سپاه و اطلاعات وزارت و... به عنوان یکی از عوامل قتل‌های دهه ۶۰ و ۷۰ شمسی بوده که شامل:

الف - ترور سعیدی سیرجانی.

ب - واقعه ترور میکونوس و تمامی ترورهائی که در خارج از کشور در طول چهار ماهه گذشته صورت گرفته بود.

ج - ماجرای اتوبوس ارمنستان (که آنچنانکه فوقاً هم مطرح شد، عملیات ناموفق به دره افکندند) که ۲۱ نفر از نویسندگان و روشنفکران در آن بودند.

د - ترور مجید شریف که در زمان صبحگاه و هنگام ورزش با لباس ورزشی ربوده شد و با تزریق پتاسیم به قتل رسیده بود.

ه - ...

بنابراین «قتل‌های حکومتی پائیز ۱۳۷۷، آغاز ترور مخالفان سیاسی و روشنفکران نبود. این روند بعد از شکل‌گیری رژیم مطلقه فقهاتی آغاز شد». سیاست حذف، ترور و اذیت و آزار دگراندیشان و منتقدان در چارچوب استراتژی «النصر بالرعب» اعمال شد تا اقتدار حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی، تثبیت شود. روزی که قرار شد به قول خمینی «قلم‌ها شکسته شود»، انقلاب و عمل انقلابی به اعمال بی‌حد و مرز خشونت و قساوت تنزل باید، مخالفان آنچنان بی‌نام و بی‌حیثیت گردند که هر عملی با آنان مجاز باشد، شکنجه به نام «تعزیر اسلامی» مباح گردد و مخالفت با این رژیم مطلقه فقهاتی در حکم با خداست و همین مبنا باعث گردید که فجایعی چون جنایت بزرگ اعدام‌های فراقضای گسترده، مانند تابستان ۶۷، قتل‌های زنجیره‌ای، پرونده کهریزک و کشتن معترضان جنبش سبز سال ۸۸ میرحسین موسوی، فجایع همه خیزش‌هایی که از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴ و از دی‌ماه ۹۶ تا آبان‌ماه ۹۸ و تا پائیز ۱۴۰۱ درو شدند.

سوالی که در اینجا قابل طرح است اینکه: «موضوع‌های قتل در قتل‌های زنجیره‌ای چگونه صورت می‌گرفته‌اند؟»

در پاسخ به این سوال باید بگوئیم که «گروه‌های تعیین موضوع، تنها بر پایه خطر جایگاه سیاسی و خطر فکری سیاسی و جایگاه آگاهی‌بخش برای جامعه بوده است». در قتل‌های زنجیره‌ای ۱۳۷۷، دو تن از آن‌ها یعنی فروهر و همسرش پروانه اسکندری در جایگاه هژمونی حزب ملت ایران و موقعیت خطر آلترناتیو و بقیه دو نفر دیگر محمد مختاری (شاعر و محقق و عضو کانون نویسندگان

ایران) و محمد جعفر پوینده (نویسنده، مترجم و عضو کانون نویسندگان ایران) در خصوص نیروهای کانون نویسندگان ایران که در جریان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای از دست دادند، بخشی از جنبش دادخواهی است و بیش از آنکه بخواهند در دادگاهی نمایش حقی بایستند، در پیشگاه مردم و تاریخ به دادخواهی نشسته است تا این بیداد را در دفتر ایام ثبت کنند و مردم آگاه را به شهادت بطلبند.

بخشی از آنچه به عنوان دستاورد ۲۷ سال دادخواهی این دوران سخت می‌توان نام برد «آگاهی عمومی است» گاهی مردمانی که از حضور بر مزار کشته راه آگاهی و راه آزادی کانون نویسندگان ایران در ۲۷ سال گذشته بر خواست خود، معرفی و محاکمه امران و عاملان «قتل‌های زنجیره‌ای» در دادگاه علنی و عادل، پای فشرده است، روشن شدن حقیقت که بخشی مهم از هدف دادخواهی و جلوگیری از تکرار جنایت است، علی‌هذا، به همین دلیل با عین حال، «تن دادن خامنه‌ای و خاتمی به مصلحت‌اندیشی شکل گرفته در درون بلوک قدرت برای خودسرانه نامیدن آن جنایت‌ها، فضا را به سمت نافرجام بودن، رسیدگی قضایی به پرونده زنجیره‌ای بوده است.»

بیافزائیم که هسته قدرت با نفوذ در قوه قضائیه، فضا را مدیریت می‌کرد و اجازه نمی‌داد ابعاد کامل جنایت و دستور دهندگان و ساز و کار قتل‌های حکومتی در ایران، بعد از انقلاب معلوم شود و خاطیان به مجازات برسند. در نتیجه امیدواری پدید آمده در نهایت به یاس و سرخوردگی گرائید. غلط نیست اگر گفته شود که «نطفه ناکامی جنبش اصلاحات دوم خرداد درون حکومت خاتمی به

وسیله نافرجامی دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای شکل گرفت.»

باری، قتل‌های زنجیره‌ای از آغاز پروژه‌ای بوده که در دست هسته سخت رژیم بوده تا توسط آن دشمنان تاکتیکی و استراتژیکی خودشان را که نمی‌توانند به لحاظ تبلیغاتی به صورت علنی با فتوای فقهی حکم قتل آن‌ها را صادر کنند و اجرای آن به دست نهادهای حکومتی کاملاً امنیتی مثل وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه و... واگذاری می‌کردند. تکوین و شکل‌گیری قتل‌های فقهاتی لازم ریشه در اسلام فقهاتی دگماتیسم حوزه‌های فقهی دارد که مطابق آن «فقهی که به درجه اجتهاد می‌رسد، می‌تواند بنا بر تحلیل فقهی خود حکم ارتداد و قتل مخالفین بدهند و مثل حکم ارتداد قتل کسروی توسط خمینی که در سال ۱۳۲۲ توسط فدائیان اسلام به اجرا در آمد.»

طبیعی است که هر چه درجه فقهی از نظر حوزه بالاتر رود، قدرت فقیه از اعلام حکم بیشتر می‌شود. در زمانی که فقیه به درجه مرجعیت مثل خمینی می‌رسد، می‌تواند فتوای کشتار هزاران زندان سیاسی در تابستان ۶۷ بدهد و مطابق آن «حتی زندانی‌های که قبلاً حکم گرفته بودند برای بار دوم اعدام شدند». لذا بدین ترتیب است که «کشته شدگان راه قلم و آگاهی چراغ یاد جان باختگان راه آزادی بیان، بی‌هیچ حصر و استثناء همواره روشن نگه داشته است.» ●

پایان

سرانجام جنگ رژیم فاشیست و جنگ طلب اسرائیل و

پروژه کشور مستقل مردم فلسطین.

با طرح صلح ۲۰ ماده‌ای ترامپ به کجا می‌انجامد؟

نوار غزه و کشته شدن ده‌ها هزار غیرنظامی و بی‌خانمان شدن میلیون فلسطین انجامید. اما نتیجه نهایی آن نه «پیروزی اسرائیل» بلکه شکل‌گیری یکی از گسترده‌ترین جنبش‌های اعتراضی جهانی علیه صهیونیسم و حامیان غربی‌اش شده است.»

همانطوری که در جنگ ویتنام با امپریالیسم آمریکا، همین جنبش‌های گسترده اعتراض جهانی بود که سرانجام امپریالیسم آمریکا را وادار به تسلیم ویت کنگ‌ها کرد. در جنگ اسرائیل با مردم فلسطین در نوار غزه و غرب رود اردن هم سرانجام همین فشار اعتراض جهانی هست که رژیم صهیونیسم و جنگ طلب اسرائیل و امپریالیسم غرب را وادار به عقب نشینی کرد. قابل توجه است که یکی از موارد تسلیم امپریالیسم آمریکا علیه اسرائیل «طرح ۲۰ ماده ترامپ است» که او با این طرح «به دنبال

اگرچه بیش از یک قرن است که مردم فلسطین آواره رژیم صهیونیستی و آپارتاید اسرائیل همراه با حمایت همه جانبه امپریالیسم غرب به سرکردگی آمریکا، از سرزمین خود شده‌اند و من‌های بخش بزرگی از آن‌ها که آواره کشورهای عربی و همچنین من‌های بخشی بزرگی از مردم فلسطین که در خود کشور اسرائیل، تحت سیطره نظام آپارتاید حاکم هستند، «نوار غزه که به صورت یک زندان بزرگ و غرب رود اردن به اصطلاح آن بخش از مردم فلسطین هستند که برای خودشان در خاک فلسطین زندگی می‌کنند، در همین نوار غزه، هر روز ده‌ها کودک و زن و غیرنظامیان فلسطینی توسط ارتش متجاوز و جنگ طلب رژیم نژادپرست اسرائیل، با حمایت کمک‌های نظامی و مالی قدرت‌های امپریالیستی غرب، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، جهت حفظ پایگاه امپریالیسم غرب، در غرب آسیا به قتل می‌رسند.»

این واقعیت که اقدامات رژیم نژادپرست و فاشیست اسرائیل در غزه و کرانه باختری، قتل عام غیرنظامیان فلسطینی در چارچوب قوانینی که دولت‌ها امپریالیستی نیز آن را تأیید کرده‌اند، نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت محسوب می‌گردد. تنها در دو سال جنگ فعلی، بین رژیم فاشیست اسرائیل با مردم غزه بیش از ۶۷۰۰۰ نفر قتل عمد و نسل‌کشی در غزه صورت گرفته است، اکثریت قریب آن‌ها کودک و زنان و غیرنظامیان فلسطینی هستند، «جنگی که بیش از دو سال از آن می‌گذرد، از آغاز با شعار «نابودی حماس» شروع شد، در عمل به ویرانی کامل

حل یک منازعه‌ی تاریخی - سیاسی پیچیده و تبدیل به یک مساله‌ی اقتصادی و مدیریتی می‌باشد. که راه حل آن در برنامه‌های زیر ساختی، جذب سرمایه‌های خارجی و ابتکارات توسعه‌ای بخش خصوصی می‌باشد و در آن اشغال غیرقانونی، الحاق، آپارتاید، آوارسازی و نسل‌کشی به عنوان ناعدالتی‌های ساختاری در نظر گرفته نمی‌شود بلکه صرفاً مانعی بر سر راه باز شدن بازار و گردش سرمایه محسوب می‌گردد.»

باری، سرانجام دونالد ترامپ روز دوشنبه ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۵ با دیدار نتانیا‌هو، طرح ۲۰ ماده‌ای (که قبلاً با خودش هماهنگ کرده بود) برای پایان دادن به جنگ یا در واقع نسل‌کشی در غزه را اعلام کرد. ترامپ این طرح جراحی شده توسط نتانیا‌هو فاشیست را «یکی از بزرگ‌ترین روزهای تاریخ تمدن تعریف کرد که از نظر خام او می‌تواند، حتی «صلح ابدی» را در خاورمیانه را به ارمغان بیاورد»، اما دیری نپائید که اکسیوس از قول منابع نزدیک به مذاکرات پشت پرده فاش ساخت که متن این طرح بر اساس ملاحظات نتانیا‌هو بازنویسی شده است و مفاد اصلی آن تغییر کرده و با متنی که قبلاً به اطلاع سران دولت‌های عربی منطقه، ترکیه و متحدان اروپایی رسیده بود، کاملاً متفاوت می‌باشد. طرح ترامپ بر سه مرحله‌ی اصلی بنا شده است:

۱ - آتش بس فوری و تبادل گروگان‌ها، آغاز عقب نشینی اسرائیل از برخی مناطق شمالی غزه، با این قید که حتی در صورت اجرای کامل آن، تنها ۴۰ درصد خاک غزه از اشغال

خارج می‌شود.

۲ - استقرار «نیروی بین‌المللی» تثبیت در خاک اسرائیل جهت نظارت بر آتش بس و خلع سلاح کامل حماس و تضمین امنیت کمک‌های بشر دوستانه.

۳ - تشکیل «شورای هماهنگی صلح» یعنی کمیته‌ای متشکل از تکنوکرات‌های فلسطینی، مشاوران بین‌المللی از آمریکا، اروپا، مصر و قطر تحت ریاست ترامپ یا نماینده‌اش برای اداره امور غیرنظامی غزه.

آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، این طرح تفاوت فاحش دارد برای نمونه، «در ماده سوم طرح اولیه ترامپ وعده داده بود که اگر دو طرف طرح را بپذیرند و گروگان‌ها و اسیران دو طرف آزاد و مبادله شوند، در مقابل اسرائیل از غزه عقب‌نشینی می‌کند. اما نتانیا‌هو با تغییراتی که ایجاد کرده، خروج نیروهای اسرائیلی را مشروط به پیشرفت روند خلع سلاح حماس و همچنین حفظ یک منطقه امنیتی تحت کنترل برای روز مبادا کرده است». در واقع اسرائیل در مقابل آزادی فوری گروگان‌ها، بر اساس تشخیص از روند پیشرفت خلع سلاح حماس، مرحله به مرحله از غزه عقب‌نشینی خواهد کرد تا هر وقت و به هر بهانه‌ای که خواست دوباره این باریکه را اشغال کند.

همچنین بر مبنای ماده ۸ طرح ترامپ «کمک به نوار غزه بلافاصله و بدون دخالت دو طرف از طریق سازمان ملل و آژانس‌های آن و هلال احمر انجام می‌شود...» در واقع طرح ترامپ ناخواسته و بطور تلویحی اعتراف می‌کند که «بنیاد به اصطلاح بشر دوستانه،

نسبت به اسرائیل بی طرف نبوده بلکه ابزاری در دست دولت اسرائیل بوده که از غذا به عنوان سلاحی علیه مردم غزه استفاده می کرده است». اما بر اساس طرح بازنویس شده نتانیاهو «حتی ارسال کمک های بشر دوستانه مشروط به رعایت «رفتار خوب» از جانب فلسطینیان شده است».

مطابق ماده ۹ طرح ترامپ، «یک نهاد بین المللی به سرپرستی خودش و با مشارکت تونی بلر و میلیاردرهای غربی برای مدیریت توسعه مجدد غزه تا زمانی که تشکیلات خودگردان فلسطین اصلاحاتی انجام دهد و بتواند حکومت کند، اداره غزه را بر عهده می گیرد». در حالی که نتانیاهو اعلام کرد که «غزه یک دولت غیرنظامی خواهد کرد که نه حماس و نه تشکیلات خودگردان فلسطین در آن نقشی نخواهند داشت». در عمل ترامپ به اسرائیل حق داده است که دیکته کند چه کسی غزه را اداره کند و مردم فلسطین را بطور مطلق از دخالت در اداره غزه و تعیین سرنوشت خود محروم کرده است.

ماده ۱۶ طرح ترامپ اعلام می کند که «اسرائیل برای آینده ای قابل پیش بینی در محدوده امنیتی باقی خواهد ماند».

ماده ۱۹ طرح ترامپ اعلام می کند «مسیری برای خود مختاری و تشکیل دولت فلسطین» را در صورت انجام اصلاحات در تشکیلات خودگردان فلسطین پیشنهاد می کند، در حالی که نتانیاهو «این تشکیلات را غیرقابل اصلاح و فرضیه خودگردانی و تشکیل دولت فلسطین را بطور مطلق رد می کند و این

یعنی دولت اسرائیل، غزه را اشغال خواهد کرد». با این وصف و در حالی که نتانیاهو با وارد کردن اصلاحیه های خود بر طرح «تاریخی» ترامپ میخ های خود را بر تابوت این طرح ۲۰ ماده ای کوبیده است.

باری، این طرح که اکنون ظاهراً با استقبال عموم کشورهای جهان روبرو شده است، بر خلاف ادعای خود ترامپ، با طرفداران او که می کوشند این طرح را ناشی از تمایلات صلح طلبانه وی معرفی کنند اما ترامپ یک نژادپرست جنگ طلب است که برای تحقق منافع و اهداف امپریالیسم آمریکا «از جنگ و صلح یا هر دو استفاده می کند». این را هم در مورد همکاری با نتانیاهو در جنگ و کشتار مردم غزه و هم در مورد ایران نشان داده است. او خواهان ثبات در منطقه خاورمیانه در جهت حفظ و بسط منافع اقتصادی و سیاسی انحصارات اقتصادی آمریکاست. این را گاه از طریق صلح ابراهیم و گاه جنگ مستقیم یا غیرمستقیم از طریق نیابتی اش، اسرائیل پیش برده و می برد و گاه حتی با ایران از طریق «صلح کورش» صحبت می کند. مع هذا، طرح صلح ترامپ، شامل موضوعات متعددی بر سر توقف جنگ در غزه، بازسازی ویرانه های بر جای مانده از این منطقه، حتی صلح و مسئله فلسطین می باشد اما به جز موارد مشخص قابل اجرای فوری، بدون اینکه راهکار مشخصی برای تحقق مهم ترین بندهای این طرح مطرح کند.

بازگرداندن تمام اسرای اسرائیلی چه زنده و چه مرده، در ازای آن، آزادی تعدادی از اسرای فلسطینی و خلع سلاح گروه های مسلح، به

خصوص عناصر حماس که به همزیستی مسالمت آمیز متعهد نیستند و هیچ نقشی در اداره غزه چه مستقیم و چه غیر مستقیم نخواهند داشت. تمام زیرساخت‌های نظامی و تهاجمی از جمله تونل‌ها و تأسیسات تولید سلاح تخریب خواهند شد، عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی به خطوط توافق شده، بازسازی غزه از موارد دیگر است.

همچنین به محض پذیرش این توافق ورود و کمک فوری به نوار غزه از طریق سازمان ملل و آژانس‌های آن صورت خواهد گرفت، اداره غزه زیر نظر یک حکومت انتقالی موقت توسط یک کمیته تکنوکراتیک غیرسیاسی فلسطینی، تحت نظارت و سرپرستی یک نهاد انتقالی بین‌المللی جدید، به نام «شورای صلح» انجام می‌گیرد که ریاست آن را ترامپ بر عهده خواهد گرفت.

آمریکا با شرکای عرب و بین‌المللی برای ایجاد یک نیروی ثبات بین‌المللی موقت جهت استقرار فوری در غزه همکاری خواهد کرد. نیروی بین‌المللی حافظ ثبات که با مشارکت آمریکا و کشورهای عربی تشکیل می‌شود، مسئولیت تأمین امنیت در غزه را برعهده خواهد گرفت و خلع سلاح گروه‌های مسلح فلسطینی را تضمین خواهد کرد. آنچه با اجرای این طرح در بهترین حالت حداکثر می‌تواند نصیب مردم غزه بشود، نجات از گرسنگی و کشتار وحشیانه رژیم آپارتایدی اسرائیل خواهد بود، موارد متعددی دیگر از این طرح از جمله حق تعیین سرنوشت فلسطینیان «نسیه و وعده‌های سر خرمن خواهد بود که عملی و اجرایی نخواهد شد».

عجالتاً غزه همچنان «تحت اشغال خواهد بود اگر چه نه تحت اشغال کامل اسرائیل» بلکه در واقع در اشغال «شورای صلح» یعنی تحت رهبری آمریکا باقی خواهد ماند. تازه این موارد نیز مشروط است به عملی شدن طرح اینکه «فلسطینیان بر سرنوشت خود کی و چگونه محقق خواهد شد یعنی موکول به آینده نامعلوم است». «حتی واگذاری قدرت به تشکیلات خودگردان فلسطین نیز در ابهام کامل قرار دارد. این طرح در کلیت آن برای حماس چیزی جز تسلیم کامل نیست، چاره‌ای هم جز پذیرش آن ندارد، چراکه نه تنها در عرصه نظامی شکست خورده است بلکه اکنون نمی‌تواند در مقابل تمام کشورهای که بر این طرح مهر تأیید زده‌اند به ویژه دو کشور متحد مسلکی خود یعنی قطر و ترکیه مقاومت و مخالفت کند.»

از این رو در بیانیه‌ای که حماس انتشار داد، ضمن قدردانی از تلاش‌های ترامپ برای توقف جنگ و ورود کمک‌های بشر دوستانه به غزه، آمادگی خود را برای آزادی تمام گروگان‌های زنده و مرده و واگذاری اداره غزه به یک نهاد فلسطینی از افراد مستقل (تکنوکرات‌ها) اعلام کرد و در مورد خلع سلاح و نیروی نظامی بین‌المللی نیز که در غزه مستقر خواهد شد، سکوت کرد. گرچه موسی ابومرزوق عضو دفتر سیاسی حماس اعلام کرد که «تنها ۹ بند طرح از سوی حماس پذیرفته شده است اما در واقع با دیگر بندهای طرح، مخالفتی هم نشده بلکه گفته شده نیاز به گفتگوی بیشتر دارد». علاوه بر این وقتی که «حماس پذیرفته یک نهاد فلسطینی ظاهراً مستقل،

مطابق طرح ترامپ زیر چتر «شورای صلح» تحت رهبری ترامپ، اداره غزه را بر عهده داشته باشد، این را عملاً پذیرفته است که دیگر در غزه حکومت نخواهد کرد.»

در بند ۹ این طرح که مورد پذیرش حماس قرار گرفته، آمده است، «غزه زیر نظر یک حکومت انتقالی موقت توسط یک کمیته تکنوکراتیک غیرسیاسی فلسطینی اداره خواهد شد که مسئول ارائه خدمات عمومی روزانه به ساکنان غزه است. این کمیته متشکل از فلسطینیان واجد شرایط و کارشناسان بین‌المللی تحت نظارت و سرپرستی یک نهاد انتقالی بین‌المللی جدید، به نام «شورای صلح» خواهد بود که ریاست آن را دونالد ترامپ بر عهده خواهد داشت. تونی بلر نخست وزیر اسبق انگلیس نیز در این شورا عضویت خواهد داشت و سایر اعضا و سران کشورها بعداً اعلام خواهند شد. این نهاد تعیین چارچوب، تأمین مالی بازسازی غزه، را تا زمان ارائه برنامه اصلاحاتی تشکیلات خود گردان بر عهده خواهد داشت.»

در مورد اسرائیل اما مسئله متفاوت است، «گرچه در طرح ترامپ دو خواست اعلام شده، آزادی گروگان‌ها و خلع سلاح حماس و غیرنظامی سازی غزه پذیرفته شده» و هنوز راه برای نگه داشتن نیروهای نظامی‌اش در برخی مناطق باز گذاشته شده اما نتانیاها و کابینه‌اش با طرح ترامپ توافق کامل ندارد. کابینه نتانیاها در کلیتش چیزی به نام «مردم فلسطین» به رسمیت نمی‌شناسند، خواهان انضمام باقیمانده فلسطین به خاک اسرائیل هستند و با هر گونه تشکیل کشور

و دولت فلسطینی مخالف است. بنا براین، با توجه به موانعی که کابینه نتانیاها بر سر راه پیشرفت این طرح ایجاد خواهد کرد چنانچه این طرح بخواهد پیشرفتی داشته باشد، لازمه‌اش تغییراتی در هیئت حاکمه و کابینه‌اش با توجه به نارضایتی داخلی در خود اسرائیل سقوط کند. در هر حال بعید است، مادام که نتانیاها و کابینه نژادپرست و فاشیست آن بر سرکارند، طرح ترامپ تا همان جایی که امکان عملی شدن آن وجود دارد، بتواند به سادگی پیشرفت کند.

البته طبق هشدارهای ترامپ «مطرح کردن هر گونه پیشنهاد و ملاحظه‌ای از جانب هر جناحی از فلسطینیان به عنوان رد کننده طرح وی تعبیر می‌شود و دست دولت اسرائیل را باز می‌گذارد تا با حمایت کامل آمریکا «کار را تمام» و غزه را با خاک یکسان و اشغال کند» بر اساس این طرح جراحی شده، «دولت اسرائیل بدون قید و شرط و در اسرع وقت امتیازات خود را دریافت می‌کند، در حالی که مردم فلسطین با وعده‌های پوچ و بی‌پشتوانه زیر آتش سنگین بمباران و تهاجم گسترده ارتش اسرائیل و در قحطی و گرسنگی به حال خود رها می‌شوند» و اما و اما این معنای واقعی طرح تاریخی ترامپ است که قرار است، «صلح ابدی» را برای خاورمیانه به ارمغان بیاورد، «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» ●

پایان

تولید فقر و گرسنگی در رژیم مطلقه فقهی، دائماً در حال رکوردزنی است

ایرانی طارم دم سیاه به عنوان کیفی‌ترین و گران‌ترین برنج تولید کشور، به ازای هر کیلو حدود ۴۰۰ هزار تومان به فروش می‌رسد. یک کیسه ۱۰ کیلوئی برنج ممتاز معطر گلستان، با قیمت ۴ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان، گران‌ترین گزینه در لیست است.

برای یک خانواده ۴ نفره کارگری، مصرف حداقل ۵ کیلو گوشت در ماه به عنوان منبع اساسی پروتئین یک نیاز اولیه و غیرقابل چشم‌پوشی است (سرانه حدوداً یک کیلو در ماه است) قیمت ۵ کیلو گوشت قرمز ۵ میلیون تومان که چیزی نزدیک به یک سوم کل دریافتی ماهانه یک خانواده کارگری را می‌بلعد. در هفته‌های اخیر بازار گوشت قرمز شاهد نوسانات جزئی اما مداوم بوده است. نوسانات نرخ ارز، رشد هزینه‌های حمل و نقل و افزایش قیمت نهادهای دامی، از جمله عواملی هستند که بر

بنا به گفته رئیس اتحادیه صنایع لبنی، دامدارانی که تا یک هفته قبل شیر خام را با نرخ زیر ۲۵ هزار تومان می‌فروختند، اکنون به نرخ حدود ۴۰ هزار تومان هم راضی نیستند، افزایش قیمت لبنیات در سال ۱۴۰۴، از آغاز سال تا کنون بیش از ۴ بار بر محصولات اعمال شده است. در عرض دو روز گذشته قیمت دو کیسه شیر، دو برابر افزایش پیدا کرده است، به عبارت دیگر قیمت شیر کیسه‌ای، در عرض دو روز ۸۳ درصد افزایش کرده است و از ۲۴ به ۴۵ هزار تومان رسیده است.

افزایش قیمت لبنیات به سقوط شدید مصرف این محصول غذایی انجامیده است تا جایی که از سال ۱۳۸۹ تا کنون یعنی در عرض ۱۵ سال، سرانه مصرف لبنیات در کشور ایران با ۲۲۵ درصد کاهش از ۱۳۰ کیلوگرم به ۴۰ کیلوگرم کاهش یافته است. آماری که به وضوح حذف تدریجی لبنیات را از سفره مردم نشان می‌دهد که بهای برنج ایرانی با بیش از ۱۷۹ درصد افزایش قیمت، نسبت به سال گذشته به نرخ‌های رسیده و در حال حاضر برنج ایرانی با نرخ‌های نجومی تا بالای ۴۰۰ هزار تومان به ازای هر کیلو فروخته می‌شود، برنج طارم هاشمی با رسیدن به قیمت ۳۳۵ هزار تومان به ازای هر کیلو نسبت به سال گذشته در همین تاریخ که قیمت این نوع برنج ایرانی ۱۲۰ هزار تومان بود، بیش از ۱۷۹ درصد افزایش قیمت را نشان می‌دهد. انواع دیگر برنج ایرانی هم افزایش نرخ متفاوت از ۱۲۲ درصد تا ۱۳۵ درصد تجربه کرده‌اند. در میان برنج‌های

هزینه تمام شده گوشت تأثیر گذاشته‌اند. در حالی که توان خرید خانوارها تحت فشار تورم کاهش یافته، بسیاری از مصرف کنندگان برای تأمین نیاز خود به سراغ بخش‌های ارزان‌تر (مانند گوشت آبگوشتی یا راسته با استخوان) می‌روند. در صورت عدم کنترل هزینه نهادهای دامی و عدم افزایش عرضه، قیمت گوشت قرمز احتمالاً تا پایان فصل زمستان نیز روندی افزایشی خواهد داشت. این در حالی است که برخی خانوارها برای کاهش فشار معیشتی، مصرف گوشت مرغ یا فرآورده‌های جایگزین را در برنامه غذایی خود افزایش داده‌اند.

طبق جدیدترین بررسی‌ها از بازار مواد پروتئینی قیمت اقلام مختلف گوشت قرمز به شرح زیر است، هر کیلوگرم ماهیچه‌ی گوسفندی با قیمت ۱ میلیون و ۱۸۰ هزار تومان به فروش می‌رسد. همچنین قیمت سر دست بدون گردن گوسفندی به ازای هر کیلو گرم به ۱ میلیون و ۱۴۰ هزار تومان رسیده است. راسته با استخوان و آبگوشتی گوسفندی به ازای هر کیلوگرم به ترتیب ۸۳۵ هزار تومان و ۸۱۰ هزار تومان قیمت‌گذاری شده‌اند. سردست گوساله نیز به ازای هر کیلوگرم با قیمت ۱ میلیون و ۸۵ هزار تومان در دسترس مصرف کنندگان قرار دارد. قیمت هر کیلوگرم گوشت خورشتی گوساله نیز ۹۶۰ هزار تومان تعیین شده است. همچنین مغز، ران گوساله برای هر کیلوگرم به قیمت ۱ میلیون و ۱۴۰ هزار تومان در بازار عرضه می‌شود.

باری، روز پنج شنبه ۱۵ آبان ۱۴۰۴،

پزشکیان ضمن اعتراف به چاپ پول و خالی کردن جیب مردم گفت: «تورم به خاطر کسری بودجه دولت است وقتی دولت کسری می‌آورد، مجبور می‌شود پول چاپ کند. وقتی پول چاپ کردند، گرانی به وجود می‌آید و فشار تورم به گردن افراد محروم و فقیر و بیچاره می‌افتد». روزنامه شرق روز ۱۲ آبان ۱۴۰۴ نوشت: «اقتصاد ایران به جای ثروت، فقر تولید می‌کند و آنگاه دولت مانند رابین هود ظاهر می‌شود و بین فقرا کالا برگ توزیع می‌کند». این روزنامه می‌نویسد: «آخرین پرده نمایش این وضعیت ناگوار و پیشرو افزایش فقر و افزایش فقر».

گزارش دفتر مرکز آمار از تورم ۴۸/۶ درصدی مهر امسال، نسبت به پارسال و دردناک‌تر تورم اقلام خوراکی است. لوبیا ۲۵۵ درصد، برنج ایرانی ۱۵۵ درصد، لپه ۱۳۵ درصد، سیب زمینی ۸۲ درصد و غیره این در حالی است که «درآمد خانوارها و دستمزد و حقوق بگیران هیچ نسبتی با این افزایش ندارد». همچنین در باره چاپ پول و تولید فقر، روزنامه ستاره صبح، ۲۵ مهر از قول یک کارشناس رژیم می‌گوید: «کشور در تمام سال‌ها با کسری بودجه رو به رو بوده است اما امسال این کسری بودجه منحصر به فرد است یعنی روزانه باید ۱۰ هزار و ۶۰۰ میلیارد تومان نقدینگی خلق شود تا بودجه تأمین گردد. این به مفهوم فرو ریختن آوار تورم ۸۰ درصد بر اقتصاد کشور است».

باری، ایران تحت حاکمیت رژیم مطلقه

فقاہتی امروز با یکی از بدترین بحران‌های فقر در تاریخ معاصر خود روبروست. طبق آمار رسمی مرکز آمار رژیم مطلقه فقاہتی، «طی دو دهه گذشته، حداقل یک سوم قدرت خرید جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران کاهش یافته است. و واقعیت این است که بیش از ۷۰ درصد مردم ایران زیر خط فقر هستند». طبق گزارش سایت دیده بان، «آخرین آمار رژیم نشان می‌دهد که تورم نقطه به نقطه در آستانه عبور از مرز ۵۰ درصدی قرار گرفته است. در حالی که مرکز پژوهش‌های مجلس از فقر ۳۰ درصد جامعه برای سال‌های گذشته خبر داده بود، برآوردهای جدید از افزایش جمعیت فقرا تا ۳۶ درصد خبر می‌دهند. بحران گرسنگی، به نحوی که اخیراً یکی از محققان مرکز پژوهش‌های مجلس ادعا کرده، ۴ میلیون نفر از ایرانیان (حدود ۵ درصد جمعیت کشور) درآمدشان کفاف تأمین حداقل غذای ماهانه آن‌ها را نمی‌دهد. به زبان ساده‌تر از هر ۲۰ نفر ایرانی یک نفر دچار گرسنگی مزمن است و با توجه به تورم عمومی می‌توان پیش‌بینی کرد که هم شدت گرسنگی و هم میزان گرسنگان در سال‌های آینده افزایش پیدا کند.»

بانک جهانی در گزارش اخیر خود ضمن تأیید برخی آمارهای محافظه کارانه، «نرخ فقر در ایران را حدود ۳۶ درصد برآورد کرده و هشدار داده با ادامه وضعیت فعلی در سال آینده، جمعیت فقرا به حدود ۴۰ درصد از کل جمعیت ایران خواهد رسید». در نظام اقتصادی هر فعل وفعالی بر دیگر بخش‌ها

و لایه‌ها تأثیر خواهد داشت. وقتی در اقتصاد هزار میلیارد تومان از سوی یک بانک (بانک آینده) بدهی و زیان انباشته به بار می‌آورد، اثرات آن بیش از هر جایی بر معیشت عمومی نمایان می‌شود. این موضوعی تازه نیست و از گذشته هم گفته می‌شود، «تا کوخ‌هایی ساخته نشوند، کاخی به وجود نمی‌آید»، میان گسترش فقر و فساد بزرگ (بانک آینده) ارتباط مستقیم وجود دارد. مساله اصلی امروز کشور ما فساد است که محصول آن تبعیض است، نابرابری و فقر گسترده است. از یک طرف فقر رشد می‌کند و از سوی دیگر یک طبقه کوچک اما بسیار ثروتمند شکل گرفته که در داخل سیستم هم نفوذ دارند و سیاستگذاری را به نفع خودشان منحرف می‌کنند. محاسباتی که در خصوص فقر مطلق در جامعه بزرگ ایران صورت گرفته، «حدود ۴۰ درصد از جمعیت کشور دچار فقر مطلق شده‌اند». در عین حال هفت میلیون نفر از مردم ایران هم اگر تمام درآمدشان را صرف تهیه غذا نکنند، باز هم به کالری کافی دست پیدا نمی‌کنند که به اصطلاح آن‌ها را باید زیر خط گرسنگی حساب کرد. این هفت میلیون نفر دچار سوء تغذیه و گرسنگی هستند.

مرتضی افقه، عضو هیات علمی دانشگاه اهواز با ابراز نگرانی در باره شرایط فعلی، به خبر آنلاین گفت: «صادقانه فکر می‌کنم، باید کسانی در این کشور توضیح بدهند که ادعا داشتند، تحریم‌ها هیچ است و ورق پاره‌ای بیش نیست. آن‌ها که

مدعی بودند بدون رفع تحریم‌ها، دولت‌ها در رژیم خواهند توانست از این بن بست خارج شوند، اکنون باید توضیح دهند چرا به این وضعیت اسفناک رسیده‌ایم» او ادامه داد: «از سوی دیگر باید دولت‌ها و کسانی که مدعی بودند با افزایش هزینه‌ها از جمله نرخ بنزین و ارز، بدون ایجاد تورم می‌توان کشور را به سمت توسعه هدایت کرد. آن‌ها امروز هم دوباره فعال شدند و دولت را تشویق می‌کنند به افزایش قیمت‌ها، کاری که دولت‌ها هم از سال ۹۷ تا به امروز با وجود تغییر سه رئیس جمهوری، از آن دست برنداشته‌اند. کسری بودجه رفع شدنی است اما نه به این شکل، واقعیت این است، با اعمال تحریم‌ها از سال ۹۷ به این سو، ارز حاصل از فروش نفت به شدت کاهش یافت و این موجب شد تا دولت در تأمین هزینه‌های خود دچار مشکل شود. پر واضح است برای تأمین این کسر بودجه، دو راه وجود دارد، یک راه آن این است که بخشی از هزینه‌ها کاسته شوند یا اینکه باید درآمدهایی برای جایگزینی با درآمدهای نفتی پیدا شود. دولت‌های ما متأسفانه اغلب راه دوم را برگزیدند و در این جا هم به جای درآمدزایی پایدار، دست خود را در جیب و سفره مردم بردند. افزایش درآمد بر این اساس که خدمات دولتی به مردم گران‌تر فروخته شوند گرچه برای یک سال ممکن است، به افزایش درآمد دولت منجر شوند. اما از آنجایی که تورم‌زا است، مشکل ساز هم خواهد بود. دولت اگر در پی جایگزینی درآمد است، باید از طریق نظام مالیاتی و با اخذ مالیات از دانه درشت‌ها، سوداگران و

برندگان وضع موجود، جایگزینی پایدار پیدا کند. حال آنکه چون آن افراد، قدرتمند هستند، سراغ کار ساده‌تر که به زبان توده‌های مردم است، رفتند از سوی دیگر بخش بزرگی از هزینه‌های دولت، صرف امور نالازم می‌شود. این هزینه‌ها در شرایط وفور درآمدهای نفتی، به راحتی تأمین می‌شدند اما امروز به یک عامل بی‌ثبات ساز تبدیل شدند. دولت باید سراغ حذف این هزینه‌ها برود تا بدون اینکه تورم ساخته شود و یا فقر گسترش یابد، کسری بودجه را تأمین کند، هزینه تمام خدمات عمومی گران شده اما برای افزایش قیمت بنزین هنوز جرات کافی وجود ندارد، عجیب نیست امروز به جایی برسیم که خوش‌بینانه‌ترین برآوردها از فقر ۳۰ تا ۳۶ درصد جمعیت خبر می‌دهند». این وضعیت محصول اقدامات دست راستی تا کنون بوده که همچنان برخی آن را به دولت توصیه می‌کنند. نتیجه آن سیاست‌ها، این است که صدها هزار نفر امروز آنقدر درآمد ندارند که بتوانند فقط غذای لازم را بخورند. این سیاهچاله‌ها در کشور را سیاست‌های دیروز به وجود آورده‌اند این روزها اخبار مختلفی در مورد میزان فقر در کشور منتشر می‌شود. برخی محاسبات نرخ فقر را معادل ۳۶ درصد برآورد کرده‌اند. یعنی از هر سه نفر ایرانی، حداقل یک نفر در تأمین هزینه‌های خود در مضیقه است. بر اساس چیزی که می‌بینیم، بدون تردید این ارقام، حداقلی و دست پائین هستند. با وجود این آمارهای محافظه‌کارانه ما با افرادی مواجهیم که ادعا می‌کنند «چون در پارک بوی کباب می‌آید، وضع مردم

آنقدر هم بد نیست». این افراد فقط مرکز و شمال تهران می‌بینند، حال آنکه ما کشوری با ۸۶ میلیون جمعیت، پراکنده در کوه‌ها، دشت‌ها، جنگل‌ها و سواحل ایران هستیم، با «بوی کباب بغل پارک، نمی‌توان به تبیین معیشت آن‌ها دست زد». بدبختانه سیاست‌مدار و سیاست‌گذار ما هم به این حرف‌ها بیشتر اعتماد می‌کنند و از آن تأثیر می‌گیرند. با یادآوری اینکه ۸ سال است کشور ما زیر فشار تحریم قرار دارد، در این ۸ سال کرونا داشتیم، به بحران تولید دچار شدیم، دچار انواع فسادها و اختلاس‌ها شدیم و در تمام این مدت با تورمی بیش از ۳۰ درصد و رشد پایین یا منفی دست و پنجه نرم کردیم. این همه فشار در نهایت سفره توده مردم را چنان کوچک کرده که دیگر پنهان شدنی نیستند. دولت اگر از طریق حذف هزینه‌های زائد و اصلاح نظام مالیاتی به نحوی که دانه درشت‌ها بار مالیاتی را بر دوش بکشند، به کسری بودجه خود خاتمه ندهد و همچنان به جان سفره‌های ملت بیافتد، وضعیت از این بدتر خواهد شد. آخرین آمارهای رسمی از تورم سالانه بیش از ۳۸ درصد و تورم نقطه‌ای بیش از ۴۸ درصد تا پایان مهرماه خبر

می‌دهند. همچنین برآوردهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هم از تورم بیش از ۴۰ درصد برای اقتصاد ایران خبر می‌دهند. در عین حال نرخ رشد اقتصادی سه ماهه هم منفی شده و همه ارزیابی و برآوردها احتمال رکود اقتصادی در سال ۱۴۰۴ را محتمل‌ترین حالت می‌دانند. زیرا در این سال «جنگ ۱۲ روزه رخ داده است و سه کشور اروپایی با اجرای مکانیسم ماشه، تیر خلاص را برجام زده‌اند، این اتفاقات کوچکی نیست و حتماً تأثیرات چشمگیری بر شاخص‌های کلان اقتصاد ما خواهد داشت». اگر تا پایان سال تنش‌های خارجی کنترل نشود، مذاکراتی مؤثر در رفع تحریم‌ها رخ ندهد و این فضای جنگی که اسرائیل ساخته کاهش نیابد، پیش‌بینی می‌شود که «سال ۱۴۰۴ با تورم بیش از ۶۰ درصدی به پایان برسد و رشد اقتصادی هم با شدتی بیش از منفی ۳ درصد که برای امسال اعلام شده،

به سمت رکود می‌رود.» ●

پایان

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

۱۶ آذر ۱۴۰۴، هفتاد و دومین سال تاریخ

حرکت جنبش دانشجویی می باشد که از ۱۶ آذر ۳۲ آغاز شد

اجتماعی شوند و دیگر افراد جامعه در عصر ظلمت، به علت اینکه حداقل آزادی و آگاهی برای مردم وجود ندارد، آنها صداهای یکدیگر را نمی شنوند و در عصر ظلمت از آنجاییکه که نظام حقوقی توتالیتار حاکم است، آگاهی و آزادی بی معنا می شود.»

باری اگر فرمول رهایی زن ایرانی همراه با اقلیت قومی و مذهبی «بر پایه تقدم رهایی از نظام حقوقی آپارتایدی باشد و تنها به صورت مکانیکی زن، حرکت عظیم رهایی در جوامع استبدادی و استعماری و استثمار و استخفاف و به خصوص در جوامعی که توتالیتاریسم حاکم می شود، حتماً باید رهایی در عرصه اجتماعی همراه با رهایی در نظام حقوق حاکم در تمامی عرصه ها باشد». تا زمانی که رهایی در عرصه نظام سیاسی و حقوقی حاکم بر جامعه صورت بگیرد، استبداد خفقان و توتالیتاریسم در هر شکل آن قابل بازگشت نیست. به بیان دیگر «زن، اقلیت های قومی و مذهبی، کارگران و گروه های مختلف

۱۶ آذر ۱۴۰۴، هفتاد و دومین سال بعد از ۱۶ آذر ۳۲، «همان سالی که قلب تپنده جنبش دانشجویی ایران می باشد و امسال ۱۶ آذر در شرایطی است که همراه با فعال شدن جنبش های دموکراتیک جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگران، پرستاران، بازنشستگان، زنان، معلمان و غیره) جنبش دانشجویی ایران هم به تپش در می آید و مانند سال ۱۳۹۷ که در پی همبستگی دانشجویان با جنبش های فعال دموکراتیک از جمله کارگران، آنها هم شعار «فرزندان کارگرانیم، کنارشان می مانیم» سر می دادند، امسال هم جنبش دانشجویی این شعار به صورت پیوسته و همگانی با جنبش های کارگری، پرستاری، بازنشستگان، معلمان، زنان و غیره سر خواهند داد.»

عنایت داشته باشیم که در ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ که «جوهر مبارزه جنبش زنان با نظام آپارتاید سه مؤلفه ای حاکم یعنی آپارتاید جنسیتی، آپارتاید اقلیت های قومیتی و آپارتاید اقلیت های مذهبی بود»، «آن ابر خیزش ملی ناتمام باقی ماند» و نتوانست «نظام آپارتاید حقوقی حاکم بر جامعه زنان و جامعه اقلیت های قومیتی و اقلیت های مذهبی تغییر بدهد»، آزادی و رهایی زنان و اقلیت های قومی و مذهبی، بیش از آنکه گرفتار نیروهای نظامی و انتظامی و گشت ارشاد باشند، گرفتار «فشار نظام حقوقی مسلط که بر نظام آپارتاید حاکم توسط رژیم مطلقه فقهاتی و حوزه های فقهی و دستگاه تقنینی ارتجاعی و قضایی توتالیتار رژیم می باشند». زیرا آنچنانکه در شماره های نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، سیاسی، جنبشی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کردیم، «در نظام های توتالیتار، توسط حاکمیت نظام حقوقی توتالیتار، چراغ های قلمرو عمومی را خاموش می کنند» و (از نظر هانا آرنست) وقتی که «چراغ های قلمرو عمومی توسط نظام کور کننده حقوقی توتالیتار خاموش می شود، مردم نمی توانند در قلمرو عمومی وارد عرصه مشارکت

زحمتکشان اعم از یدی و ذهنی (بازنشستگان و پرستاران و معلمان و غیره) معیار طبیعی رهایی عمومی جامعه است». معنای دیگر این جمله این است که تا «در جامعه زن به رهایی نرسد و کارگر از بند استثمار نجات پیدا نکند و جامعه از بند استثمار در عرصه آگاهی رها نشود، جامعه هرگز به رهایی عمومی نمی‌رسد».

در همین رابطه است که «جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی در مسیر مبارزه باید دارای پیوند ارگانیک باشند، همین پیوند ارگانیک آن‌ها باعث می‌گردد که نسبت به حرکت هر کدام ضرورت تاریخی داشته باشند»، معنای دیگر این حرف این است که، «جنبش دانشجویی اگر در طول مبارزه خودش بخواهد به صورت مکانیکی حرکت کنند، نه به صورت دینامیک، حرکت آن‌ها پس از مدت اندکی، از بین می‌روند» و برعکس «اگر حرکت دینامیک در عرصه مبارزه، با دیگر جنبش‌های دموکراتیک داشته باشند، پیشرفت حرکت خودشان هم به صورت پیوند ارگانیک، با پیشرفت حرکت‌های دیگر می‌باشد».

به عنوان مثال در جریان ابرخیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ پس از اینکه در ۷ مهر ۱۴۰۱ جنبش دانشجویی پس از سه سال تعطیلی به علت بیماری کرونا، همان روز ابتدا با پیوند همه جانبه با ابر خیزش ملی «زن، زندگی، آزادی» در اندک مدتی هم جنبش دانشجویی تکامل پیدا کرد و هم توانست به ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ اعتلا ببخشد. «آنچه در رابطه با مبارزه دینامیک حرکت‌های اجتماعی بیش از همه ضرورت دارد، پیوند ارگانیک شاخه‌های مختلف جنبش‌های دینامیک در عرصه مبارزه است، بدون سازمان‌یابی این حرکت‌ها اعم از دانشجویی، زنان، معلمان و

بازنشستگان، کارگران و زحمتکشان و غیره، تنها با سازمان‌یابی در عرصه عمومی و واقعی آن‌ها می‌توانند جایگاه داخلی خودشان و اجتماعی و کارگاهی که دارند، پیوند تنگاتنگ دهند».

قابل توجه است که «جنبش دانشجویی برعکس جنبش‌های دیگر تنها جوهر آگاهی اجتماعی دارد»، چرا که جنبش‌های دیگر اجتماعی اعم از کارگران، معلمان، پرستاران و غیره جنبش‌هایی هستند بر پایه «ستون فقرات، تولید و توزیع و خدمات»، اما جنبش دانشجویی تنها بر پایه «آگاهی اجتماعی است»، پر پیدا است که «جنبش دانشجویی در عرصه جنبش‌های دموکراتیک نقل آگاهی اجتماعی می‌کند که خود نقل آگاهی اجتماعی در جنبش‌های دموکراتیک باعث تقویت سازماندهی درونی آن‌ها نیز می‌شود» دلیل آن هم این است که «بدون آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی در جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی ممکن نیست». از اینجا است که می‌توانیم موضوع را اینچنین فرموله نماییم که «مبارزه با استثمار کارگران و زحمتکشان و مبارزه برای آزادی زنان و آگاهی در سه حلقه تنگاتنگ در عرصه مبارزه پیوند دارند» و از اینجا است که «پیروزی جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی در صورتی که همراه با رهایی زنان و جنبش دانشجویی باشد، راه را برای جامعه آزاد و برابر و انسانی می‌گشاید».

علی‌ایحال، «هر وقت در جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی از خلع جنبش دانشجویی سخن گفته می‌شود، در ادامه آن باید از خلع آگاهی و خلع سازمان‌یابی سخن گفت». در جامعه بزرگ امروز ایران به علت تنوع پایه‌های خاستگاه دانشجویان، به همین دلیل دانشجویان در مقام آینده سازان جامعه هستند و می‌توانند هم نقش عام و هم

نقش کنکرت در آگاهی‌سازی برای جنبش‌های دموکراتیک و حتی خیزش‌های اجتماعی داشته باشند.»

در این رابطه یادمان باشد که در این شرایط تعداد دانشگاه‌ها در ایران در حال افزایش است و اکنون بیش از ۲۵۰ دانشگاه دولتی و بیش از ۷۰ دانشگاه آزاد فعال هستند. تعداد دانشجویان نزدیک به ۴/۵ میلیون نفر می‌باشند. در خصوص حرکت دانشجویان در ۱۶ آذر سال ۳۲، باید توجه داشته باشیم که جوهر حرکت آن‌ها به صورت کنکرت همین آگاهی رساندن به جامعه ایران در خصوص :

الف - کودتا ۲۸ مرداد (توسط امپریالیسم آمریکا و دربار پهلوی و روحانیت بر علیه دولت مصدق (تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران)).

ب - همچنین ورود نیکسون معاون آیزنهاور (رئیس جمهور آمریکا) جهت بررسی حاصل کودتای ۲۸ مرداد آمریکا.

ج - موضوع نفت که توسط مصدق ملی شده بود .

د - موضوع بازگشایی سفارت انگلیس (که از بعد از ملی شدن صنعت نفت تعطیل شده بود).

ه - موضوع محاکمه دکتر مصدق در بی‌دادگاه نظامی و در اتاق‌های در بسته.

و - سرکوب‌ها و مزاحمت‌هایی که برای بازاری‌ها به دلیل مقاومت‌شان ایجاد کرده بودند.

مع الوصف، در همین رابطه بود که روز پانزدهم آذر ۳۲، در دانشگاه حرکت‌های اعتراض آمیز به بازداشت‌ها و ورود نیکسون صورت گرفت، این اعتراض‌ها از دانشکده پزشکی و دانشکده

داروسازی، دانشکده حقوق و دانشکده علوم آغاز شد، به این ترتیب که جلوی این دانشکده‌ها هر روز تظاهراتی در اعتراض به مسائلی که در این مملکت اتفاق می‌افتاد و همچنین دستگیری شخصیت‌های سیاسی از جمله مهندس قاسمی که از دانشکده فنی او را گرفته بودند و به خارک تبعید کرده بودند، می‌شد. تبعید این‌ها زمینه‌هایی را در دانشگاه ایجاد می‌کرد. این جریان‌ها روز چهارشنبه و پانزدهم ادامه داشت. صبح اول شانزدهم آذر، دانشجویان به دانشگاه تهران می‌روند ولی می‌بینند که پلیس در صحن دانشگاه است، نه بیرون دانشگاه و هر دانشکده‌ای جداگانه محاصره کرده‌اند، از جمله دانشکده داروسازی و پزشکی، حقوق و علوم. در این هنگام سر ساعت هشت همه دانشجویان به سر کلاس خودشان می‌روند و جو را بسیار متشنج می‌بینند. اطراف دانشکده‌ها یک عده سرباز که آن موقع به آن‌ها جانبازهای ارتش می‌گفتند، با آن لباس‌های خاص ایستاده بودند. در ابتدا دانشکده فنی از آرامش نسبی برخوردار بود. گویا آقای دکتر شمسی مشغول تدریس نقشه برداری بوده است که چند تن از گروه‌بان ارتش وارد کریدور دانشکده فنی می‌شوند. به کلاس دکتر شمس مراجعه می‌کنند، دو نفر لباس شخصی هم با این‌ها وارد کلاس می‌شوند، یکی از لباس شخصی‌ها، یکی از دانشجویانی را که در انتهای کلاس نشسته بوده، به گروه‌بان نشان می‌دهند. دکتر شمسی از بردن دانشجو توسط گروه‌بانان جلوگیری می‌کند. به مجرد اعتراض و ممانعت دانشجویان، چند ارتشی دیگر هم وارد عمل می‌شوند. به زور و به عمد حتی این دانشجو را زیر میز بیرون می‌آورند و کتاب‌هایش را هم توی سرش می‌زنند و کشان کشان از در کلاس بیرون می‌برند. هنوز در کلاس بسته نشده بود

که چهار گروه‌بان دیگر وارد کلاس می‌شوند و آن لباس شخصی هم همراه با آن‌ها بوده و لباس شخصی‌ها دانشجوی دیگری را نشان می‌دهد، زمانی که دانشجوی دوم را می‌گیرند، دانشجوی سوم روی نیمکت می‌رود و می‌گوید: «آقایان، ما چقدر بی‌عرضه هستیم، چقدر بدبخت هستیم، این کلاس نیست، این درس نیست، یک عده‌ای بدون اینکه از استاد و از کادر دانشگاه اجازه بگیرند، وارد کلاس می‌شوند و هیا‌هو در می‌گیرند، تف به این کلاس و به این مملکت.»

او در عین حال که این شعارها را می‌داد، فریاد می‌زد و می‌گفت: «درود بر دکتر مصدق و مرگ بر رژیم سلطنتی شاه» به همین ترتیب کلاس به هم می‌خورد و دانشجویان از کلاس بیرون می‌ریزند وقتی بیرون می‌آیند، دانشجویان به دفتر مهندس خلیلی رئیس دانشکده و همچنین آقای دکتر عابدی، معاون دانشکده می‌روند و می‌گویند: «زنگ را بزنید، کلاس‌ها را تعطیل کنید.»

با تعطیلی کلاس‌ها، آقایان «قندچی و شریعت رضوی و بزرگ نیا» (دانشجویان کلاس دکتر شمس) می‌بینند در کریدور دانشکده فنی سربازها جلوی در را گرفته‌اند و هر گروهی از این دانشجویان که می‌آیند، با این مشکلات مواجه می‌شوند. تک تک این آقایان، ارتشی‌هایی که آنجا ایستاده‌اند، عده‌ای از آن‌ها را نشان می‌کنند. بعضی‌ها را با ضرب و شتم می‌گیرند و در کامیون‌های ارتشی می‌اندازند، یک عده هم مقاومت می‌کنند و می‌مانند. گروه‌بان‌ها این‌هایی را که می‌ایستند و حرکت نمی‌کردند یا به کریدورهای دیگر می‌رفتند، تعقیب می‌کردند و یک باره وقتی همه در سالن اصلی قرار گرفتند،

فرمان آتش می‌دادند.

پیش از شلیک ماموران، آقای قندچی جلو می‌آید و می‌گوید: «بزنید، ما کاری نکرده‌ایم، مسئله‌ای نیست.»

یکی از گروه‌بان‌ها به سینه قندچی تیراندازی می‌کند و او به زمین می‌افتد و به بزرگ‌نیا با سرنیزه حمله می‌کند و شریعت رضوی را هم با گلوله می‌کشند.

سپس دانشجویان به آن‌ها حمله می‌کنند و آن‌ها دیگر از تیراندازی خودداری می‌کنند. سربازان متقابلاً به سایر دانشجویان در کریدورهای دیگر حمله می‌کنند، آن‌ها حتی آزمایشگاه‌ها را زیر و رو می‌کنند و لوازم آن‌ها را می‌شکنند. بعضی از دانشجویان فرار می‌کنند و بعضی با لباس‌هایی که از کارمندان آزمایشگاه‌ها گرفته بودند و لباس‌های کار، آچار به دست گرفته فرار می‌کنند و بالأخره بعضی در دست نیروی نظامی می‌افتند که آن‌ها را داخل کامیون‌ها می‌کنند و می‌برند و بعضی خون‌ها می‌ریزند و بعضی خون‌های ریخته شده پایمال می‌کنند.

اگر مقایسه‌ای بین خیزش دانشجویی در ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ و ۱۶ آذر ۳۲ بکنیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که: «مرگ بر ستمگر / چه شاه باشه چه رهبر»

و اگر از نگاه مولوی بخواهیم به صورت فردی افراد را تحلیل بکنیم باید بگوئیم که:

لا ابالی عشق باشد نی خرد

● عقل آن جوید کز آن سودی برد

پایان

«حقیقت دموکراسی»

«حقیقت سوسیالیسم» و

«حقیقت جامعه مدنی»

۲۸ مرداد ۳۲ (این بار توسط امپریالیسم آمریکا بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران) تحت سلطه رژیم کودتایی و توتالیتار پهلوی نتواند به جامعه مدنی اعم از صورت اجتماعی و یا جنبشی آن دست پیدا کند.»

مع الوصف با ظهور خمینی و حواریونش از دل حوزه‌های دگماتیست فقهاتی از سال ۴۱ - ۴۲ «پروژه ناتمام دیگری در جامعه بزرگ ایران آغاز شد که نسبت به جامعه مدنی چه در شکل اجتماعی و چه در شکل جنبشی آن دارای رویکرد دگماتیستی بودند». لهذا همین رویکرد ارتجاعی و دگماتیستی آن‌ها باعث گردید که «خمینی و حواریونش تمام قد با تکیه بر جامعه سنتی مخالف جامعه مدنی اجتماعی و یا جنبشی حتی در شکل

مبانی رویکرد انطباقی - اجتماعی به جامعه مدنی در فرایند پسا شهریور ۲۰ عبارت بودند از:

اول - حاکمیت قانون.

دوم - مدرن سازی جامعه در عرصه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی.

سوم - اصلاحات اجتماعی - سیاسی در جامعه ایران.

لازم به ذکر است که «همین آیتم‌ها به صورت گفتمانی و جدای از هم در پروسه تکوین انقلاب مشروطیت مطرح شده بود به طوری که گفتمان قانون‌گرایی توسط میرزا یوسف خان مستشارالدوله و میرزا ملکم خان مطرح شده بود و گفتمان مدرن‌سازی توسط میرزا تقی خان امیرکبیر مطرح شده بود و گفتمان اصلاحات سیاسی - اجتماعی توسط میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف مطرح شده بود. ولی در فرایند پسا شهریور ۲۰ این سه گفتمان در پیوند با هم توسط نظریه پردازان با رویکرد انطباقی در برخورد با جامعه مدنی و دموکراسی و آزادی در جامعه ایران مطرح گردید.»

باری به علت همین جوهر انطباقی این رویکرد بود که باعث گردید که «از سال ۴۱ - ۴۲ با ظهور خمینی و حواریونش از حوزه‌های دگماتیست فقهی این پروژه انطباقی ناتمام بماند و جامعه استبدادزده و کودتازده پسا

انطباقی مذهبی آن (که در فرایند پسا شهریور ۲۰ توسط مهندس مهدی بازرگان تئوریزه شده بود) بشوند.»

آنچه که «باعث تقویت رویکرد دگماتیست سنت‌گرای ارتجاعی خمینی و حواریونش در فرایند پسا سال‌های ۴۱ - ۴۲ شد حمایت همه جانبه نظری و عملی روشنفکران غرب‌ستیز و غرب‌گریز تحت هژمونی جلال آل‌احمد از پروژه دگماتیست سنت‌گرای خمینی و حواریونش بود». اضافه کنیم که «جریان غرب‌ستیز تحت هژمونی جلال آل‌احمد در راستای مبارزه با غرب بر رویکرد سنت‌گرایی و گذشته‌گرایی تکیه می‌کردند که همین امر باعث گردید تا آن‌ها علاوه بر نفی انقلاب مشروطیت یعنی نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا توسط جامعه بزرگ ایران و شهید خواندن شیخ فضل‌الله نوری و حمایت از جریان ارتجاعی مشروعه‌خواهانه در برابر جریان مشروطه‌خواهان بر اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی به‌عنوان نمادی از سنت‌گرایی جهت مقابله با تکوین جامعه مدنی اجتماعی و جنبشی در جامعه ایران تکیه استراتژیک بکنند.»

بنابراین «رویکرد سنت‌گرایانه جلال آل‌احمد و حواریونش تنها و تنها در راستای مخالفت و مبارزه او با جامعه مدنی اجتماعی و جنبشی در کشور ایران بود» زیرا جلال آل‌احمد و حواریونش تحت تأثیر رویکرد هایدگری فردید «جامعه مدنی در دو شکل اجتماعی و جنبشی آن نماد غرب زدگی می‌دانستند».

البته یکی از سنتزهای پروژه سنت‌گرای خمینی و حواریونش در حوزه‌های فقهی همین نظریه استبدادساز ولایت‌فقیه خمینی بود که با جوهر دگماتیستی خود در تحلیل نهایی همان فلسفه سیاسی فقهی کلامی خمینی جهت مبارزه با دموکراسی و آزادی و جامعه مدنی بود.

قابل ذکر است که این پروژه سنت‌گرایانه مبارزه با جامعه مدنی توسط خمینی (با انقلاب ۵۷ و انتقال قدرت از رژیم کودتایی و توتالیتار پهلوی به خمینی و حواریونش) ناتمام ماند چرا که خمینی و حواریونش در فرایند پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ جهت نهادینه کردن قدرت در ید خود مجبور بودند با تأسی انطباقی از شکل حکومت به‌صورت سه قوه‌ای و قانون اساسی و مجلس و انتخابات و حفظ نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حتی نام جمهوری برای رژیم مطلقه فقهاتی خود (هر چند در چارچوب همان نظریه استبدادساز ولایت فقیه خودش به‌صورت قالبی و صوری و ناقص) بر جامعه مدنی غیر جنبشی مغرب‌زمین تکیه بکنند.

پروژه سوم ناتمام «پروژه معلم کبیرمان شریعتی بود» که از دهه ۴۰ تلاش کرد تا در «کادر رویکرد تطبیقی (برعکس رویکرد انطباقی و دگماتیستی) به جامعه مدنی و آزادی و دموکراسی و سوسیالیسم نگاه کند». مبانی رویکرد تطبیقی شریعتی به جامعه مدنی و آزادی و دموکراسی و سوسیالیسم عبارت بودند از:

اول - جامعه محوری.

است .»

دوم - انسان محوری.

سوم - آرمان محوری.

چهارم - مستضعف محوری نه حکومت محوری .

پنجم - سوسیال دموکرات محوری نه استبداد محوری .

ششم - سوسیالیسم محوری نه سرمایه داری محوری .

هفتم - مصدق محوری نه خمینی محوری.

پروژه ناتمام باری در چارچوب همین رویکرد تطبیقی شریعتی به جامعه مدنی و دموکراسی و آزادی و سوسیالیسم بود.

باری در گفتمان تطبیقی شریعتی «جامعه مدنی جنبشی جایگزین جامعه مدنی اجتماعی لیبرال دموکراسی سرمایه داری انطباقی شده است.»

همچنین در گفتمان تطبیقی شریعتی «جامعه محوری جایگزین طبقه محوری جامعه مدنی اجتماعی لیبرال دموکراسی سرمایه داری گردیده است.»

در گفتمان تطبیقی شریعتی «آزادی فردی در کنار آزادی اجتماعی تعریف می گردد.»

در گفتمان تطبیقی شریعتی «بین لیبرالیسم و دموکراسی تمایز و تفاوت ایجاد شده

در گفتمان تطبیقی شریعتی «برابری حق شهروندی برای همه افراد جامعه بزرگ ایران فارغ از هر گونه تبعیضی در بستر عدالت اجتماعی - اقتصادی - سیاسی تعریف می گردد» به عبارت دیگر در رویکرد تطبیقی شریعتی «شرط تکوین جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای سرمایه داری و بازار آزاد نیست.»

در رویکرد تطبیقی شریعتی «جامعه مدنی جنبشی امری دینامیکی و تکوین یافته از پایین می باشد نه تزریق شده از بالای سر مردم توسط نهادها و احزاب و جریان های دست ساز صاحبان قدرت زر و زور و تزویر.»

در رویکرد تطبیقی شریعتی «جامعه مدنی جنبشی یعنی زندگی اجتماعی (همراه با روابط و قواعدی که حاکم بر این زندگی اجتماعی می باشد) با دیگری که شامل همه آحاد و افراد جامعه بزرگ ایران هستند.»

در رویکرد تطبیقی شریعتی «جامعه مدنی جنبشی مبتنی بر روابط زیست جهانی با زندگی هر ایرانی نه مفاهیم مجرد و انتزاعی علوم اجتماعی.» ●

ادامه دارد

«سوره شوری» تبیین مبانی

«عدالت‌محور» و «شوری‌محور» اسلام قرآنی

در بستر جنبش رهایی‌بخش پیامبر اسلام

بر پایه «وحی نبوی»

«وَأَمَرْتُ لَأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»، «وَأَمَرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

بیشتر رشد می‌کند.

هایدگر که خودش از نظریه‌پردازان بزرگ فلسفی اگزیستانسیالیسم می‌باشد، در این رابطه نظریه قابل توجه دارد زیرا او می‌گوید:

«تمام انسان‌ها به مرگ باور دارند و می‌دانند که سرانجام می‌میرند اما هیچ انسانی به مرگ یقین ندارد و دلیلی که او برای این موضوع نقل می‌کند اینکه انسان‌ها تنها زمانی مرگ را تجربه می‌کنند که دیگر زنده نیستند و از آنجایی که لازمه یقین کردن تجربه کردن موضوع می‌باشد، لهذا به همین دلیل هیچ انسانی هر قدر هم که به مرگ باور داشته‌باشد هرگز به مرگ یقین ندارد.»

پر پیداست که به همین دلیل «قرآن به‌خصوص در دوران مکی که آیات قرآن صورت عام و تعمیم یافته برای همه انسان‌ها

بر این مطلب بیافزاییم که «قرآن و پیامبر اسلام در میان انبیاء الهی و وحی‌های نبوی، بیشترین تکیه بر مسئله معاد و آخرت داشته است» و در این رابطه «بیشترین آیات قرآن هم در مقایسه با دو اصل دیگر در باره معاد و آخرت می‌باشد». برای پاسخ به این موضوع که «چرا قرآن و پیامبر اسلام در عرصه تبیین دین (نه شریعت که بر پایه فقه استوار می‌باشد) این همه بر معاد و آخرت تأکید می‌کند؟»

اولاً باید به جایگاه مسئله مرگ در عرصه اگزیستانسی یا وجودی و روانی انسان توجه بکنیم. به‌طوری‌که «موضوع مرگ محوری‌ترین موضوع مکتب اگزیستانسیالیسم می‌باشد.»

ثانیاً عنایت داشته باشیم که «یکی از عوامل روانی کشش فردی (نه جمعی و اجتماعی) انسان‌ها به مذهب و دین همین موضوع مرگ به‌عنوان پایه روانی کشش به مذهب در طول تاریخ است.

یادمان باشد که «انسان در میان تمامی موجودات عالم، تنها موجودی است که از قبل از مرگ می‌داند که می‌میرد و این موضوع به‌عنوان بزرگ‌ترین دغدغه وجودی و اگزیستانسی انسان در طول حیات فردی و تاریخی‌اش بوده و هست و خواهد بود و هرگز و هرگز هیچ انسانی نمی‌تواند خود را از این دغدغه دور بدارد و نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد و البته به موازات رشد آگاهی فلسفی، علمی و کلامی او و به موازات افزایش سن‌اش به‌خصوص در مرحله پیری این دغدغه در او

دارد سعی کرده است به این هسته مرکزی دغدغه اگزیستانسی و وجودی همه انسان‌ها روشنایی بباندازد و از طریق فعال کردن این دغدغه بزرگ وجودی همه انسان‌ها آن‌ها را به‌طرف فهم و ایمان به توحید و نبوت بکشاند؛ و البته در همین رابطه است که معلم کبیرمان علامه محمد اقبال لاهوری (در اواخر فصل ششم کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام خود که مانیفست تمامی منظومه معرفتی‌اش می‌باشد) در این رابطه می‌گوید:

«بشریت امروز به سه چیز نیازمند است، تعبیری روحانی از جهان، آزادی روحانی فرد و اصول اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۸۵ - سطر ۱۲ و ۱۳).

بدون تردید در خصوص «تعبیر یا تبیین روحانی جهان بشر نیازمند به توحید می‌باشد زیرا تنها با اصل توحید در جهان است که جهان معنا پیدا می‌کند و بدون توحید و خدا، جهان بی‌معنا می‌شود و در جهان بی‌معنا امکان تبیین و تعبیر روحانی از جهان وجود ندارد و یا با جهان خالی و بی‌معنا هرگز نمی‌توان تبیینی روحانی و معنادار از جهان کرد» بیافزاییم که «تنها بر پایه توحید در جهان است که وحدت و اتحاد بین طبیعت، انسان، اجتماع و تاریخ معنی پیدا می‌کند»؛ و اما در خصوص «آزادی روحانی فرد» (که محمد اقبال از آن به‌عنوان دومین نیاز همه انسان‌ها مطرح می‌کند) دستیابی به آن تنها با دو موضوع برای بشر قابل تحقق می‌باشد «یکی حذف روحانیت به‌عنوان واسطه و رابطه بین انسان‌ها و خدا برای مستقیم شدن رابطه انسان با خداوند است.»

آنچنانکه قرآن در آیه ۱۸۶ سوره بقره مطرح می‌کند:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ - و چون بپرسند از تو، بندگان من از من، (به آن‌ها بگو) من نزدیکم، اجابت می‌کنم خواندن خواننده را چون مرا بخواند. پس باید برای من بپذیرند دعوت مرا و باید به من ایمان بیاورند، شاید به رشد گرایند.»

دیگر «تبیین موضوع مرگ در چارچوب آخرت و هدف‌دار بودن وجود و بی‌معنا نبودن جهان و اصل بنیادین خدا در هستی» البته در خصوص موضوع سوم مشترک همه انسان‌ها که محمد اقبال با عبارت «اصول اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند» بی‌شک «این اصول اساسی که دارای تأثیر جهانی باشد و بتواند تکامل اجتماع بشری بر مبنای روحانی توجیه کند، از نظر اقبال، اسلام به‌عنوان یک دین استوار بر سه اصل توحید و نبوت و معاد است نه اسلام به‌عنوان یک شریعت مبتنی بر فقه.»

لذا به همین دلیل است که تمام جهد اقبال در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام بر این امر قرار دارد تا «با بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی از اسلام شریعت، اسلام دین بر پایه سه اصل توحید و نبوت و معاد بسازد»؛ و البته در ادامه حرکت اقبال، معلم کبیرمان شریعتی هم در این رابطه گام بر می‌داشت و شعار «اسلام من‌های روحانیت شریعتی در این رابطه قابل تعریف می‌باشد» چراکه تنها با اسلام من‌های فقاقت است که می‌توان به اسلام من‌های روحانیت دست پیدا کرد و تنها با اسلام من‌های

فقاہت است کہ می‌توان بہ اسلام بہ‌عنوان یک دین دست پیدا کرد و اسلام دین را جایگزین اسلام شریعت، اسلام فقاہتی، اسلام روایتی، اسلام زیارتی، اسلام ولایتی، اسلام صوفیانه فردگرا و دنیاگریز و جامعہ‌ستیز کرد» و لہذا تا زمانی کہ «اسلام فقاہتی مطرح باشد با اسلام فقاہتی، اسلام حکومتی، اسلام روایتی، اسلام زیارتی، اسلام ولایتی کہ ہمہ در خدمت روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی می‌باشند، امری طبیعی خواهد بود.»

باری، بہ این دلیل است کہ در سورہ شوری، قرآن در تبیین دین ابتدا در فصل چہارم (آیات ۱۷ تا ۲۶ سورہ شوری) بہ تبیین قیامت و معاد می‌پردازد و در فصل پنجم (آیات ۲۷ تا ۵۰ سورہ شوری) بہ تبیین توحید می‌پردازد و در فصل ششم (آیات ۵۱ تا ۵۳ سورہ شوری) بہ تبیین نبوت می‌پردازد.

علی‌ایحال، از اینجاست کہ باید در تفسیر فصل پنجم آیات سورہ شوری (در ۲۴ آیہ از سورہ شوری از آیہ ۲۷ تا آیہ ۵۰) عنایت داشته باشیم کہ «موضوع این فصل توحید می‌باشد» و در خصوص تبیین توحید در ۲۴ آیہ فصل پنجم سورہ شوری آنچه کہ بیش از ہر چیز قابل توجہ می‌باشد، «عرصہ توحید است کہ در یک تقسیم بندی می‌توانیم بہ توحید در ہستی و طبیعت، توحید در جامعہ، توحید در انسان و اخلاق، توحید در تاریخ تقسیم بکنیم.»

آنچه در رابطہ با توحید اجتماعی در تفسیر تطبیقی این فصل پنجم سورہ شوری نظر ما را بیشتر بہ خود جلب می‌نماید «طرح شوری (شورا) بہ‌عنوان یک اصل است» با بیان «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ - و امورشان بر پایه شوری انجام می‌دهند»

(آیہ ۳۸ - سورہ شوری) مع‌هذا، از اینجا است کہ در تفسیر این آیہ در فصل پنجم و با عنایت بہ اینکه (آنچنانکہ در مقدمہ این تفسیر از قرآن مطرح کردہ‌ایم) نام خود این سورہ توسط پیامبر اسلام و آن‌ہم در فرایند مدنی حرکتش (با اینکه آیات این سورہ مکی می‌باشند) و با عنایت بہ اینکه خود پیامبر اسلام در نام گذاری سور قرآن توسط تابلو کردن بخشی از یک آیہ در یک سورہ ۵۳ آیہ‌ای، بہ دنبال ارزش‌گذاری آن موضوع در نظام اعتقادی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بودہ است، این ہمہ باعث می‌گردد تا ما در تفسیر جایگاہ شوری (شورا) در سورہ شوری با اہمیت بیشتری تکیہ بکنیم و آن را در کنار اصل عدالت (کہ در فصل دوم این سورہ در آیہ ۱۵ مطرح شدہ است) «وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ - من (پیامبر اسلام) مأمور شدہ‌ام تا مساوات و برابری بین شما بر قرار کنم» مطرح نماییم.

علی‌هذا، بدین ترتیب است کہ می‌توانیم نتیجہ‌گیری کنیم کہ «در سورہ شوری و در تبیین اسلام بہ‌عنوان یک دین استوار بر توحید و نبوت و معاد (نہ اسلام بہ‌عنوان یک شریعت استوار بر فقہ دگماتیست حوزه‌های فقهی یا اسلام روایتی، اسلام حکومتی، اسلام زیارتی، اسلام ولایتی، اسلام صوفیانه دنیاگریز و جامعہ‌ستیز و فردگرا) این اسلام بہ‌عنوان یک دین در عرصہ نظام اجتماعی بر دو اصل استوار می‌باشد: ●

ادامہ دارد